

بختیار امکان داد که، بدون اختلاف و درگیری، بر سریر حکومت بنشیند (مسکویه، ج ۲، ص ۲۳۲). بختیار در سالهای حکومت خود، با مشکلات بسیاری روبرو شد که اصلیت‌ترین آنها تهمی بودن خزانه بود؛ زیرا معزالدوله با اتلاف ثروتش در سالهای آخر عمر، تمام اندوخته خزانه را صرف بذل و بخشش به ترکان و احداث بنایی برای خود کرد (همان، ج ۲، ص ۲۳۸). مشکل دیگر، اختلافات قومی و مذهبی در سپاه بود، که از ترکان سنی مذهب و دیلمیان شیعی تشکیل شده بود، و سبب تشنج در شهر بغداد شد. بعلاوه، ضعف شدید دستگاه خلافت، وجود همسایگان که طمع در تصرف بغداد داشتند - مانند حمدانیان در موصل و حلب، فاطمیان در دمشق و شام، روم شرقی در شمال و عضدالدوله در شرق - سبب افزایش مشکلات و در نهایت از میان رفتن حکومت بختیار شد.

اخشیدیان مصر و علویان عراق (آل بویه)، همواره بر سر امارت مکه رقابت و زدوخورد داشتند؛ چنانکه یک بار در ۳۴۳، (ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۰۹) و باردیگر در ۳۵۶، در مراسم حج، بنی سلیم امیرالحاج بویان، حاجیان مصری را تاراج کرد و امیرشان را کشت؛ و در آن تاریخ به نام بختیار در مکه خطبه خوانده شد و امارت حج بر عهده ابواحمد موسوی پدر شریف رضی\* و علم‌الهدی\* گذاشته شد و برخلاف المطیع‌لله نیز تأکید شد (ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۲۰).

در ۳۵۶، هنگام حمله و شمشیر به خراسان، با درخواست کمک رکن الدوله از بختیار (ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۷۷-۵۷۸)، او سبکتکین را مأمور کرد. با نافرمانی سبکتکین، بختیار ناچار بختکین آزادرویه، یکی از غلامان معزالدوله، را به کمک عمویش فرستاد؛ اما با مرگ و شمشیر قضیه منتفی شد (مسکویه، ج ۲، ص ۲۳۳-۲۳۴؛ همدانی، ج ۱، ص ۱۹۶). در همین زمان، کارگزاران عضدالدوله برای خرید سالانه سپاه به بغداد آمده بودند؛ اما بختیار مانع کار آنان شد (مسکویه، ج ۲، ص ۲۳۵) و زمینه اختلاف با پسر عمویش را فراهم آورد.

خزانه تهمی بختیار به او امکان رفع حوایج سپاه را نمی‌داد؛ و ترکان و دیلمیان سپاه به اتفاق بر او فشار می‌آوردند (مسکویه، ج ۲، ص ۲۳۸). ابوالفضل عباس تقبل کرد که مخارج سپاه را تأمین کند و با دریافت خراج از اهل ذمه و مصادره اموال و املاک مردم، موقتاً مشکل را حل کرد و به پاداش این کار به وزارت رسید (همان، ج ۲، ص ۲۳۷). بختیار در ۳۵۸ او را عزل و اموال و املاکش را ضبط کرد، و ابوالفرج محمدبن عباس را به جای او برگماشت؛ لیکن پس از مدتی، باردیگر ابوالفضل عباس را به وزارت آورد (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۰۱).

مشکلات حکومت بختیار در ۳۵۷، با نافرمانی برادرش حبشی، حاکم بصره که به تحریک جمعی از سپاهیان بر او

تشکیلات فراماسونری شده و در لژ امید اصفهان، که اکثر اعضای آن امریکاییان مقیم اصفهان بودند، عضویت داشته است (مطالعات سیاسی، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۲۰، ۲۲۹).

بختیار در ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ در پاریس به قتل رسید. از وی کتابهای ۳۷ روز از ۳۷ سال و یکرنگی در فرانسه منتشر شده که در آنها وی به دفاع از خود و گذشته سیاسی پرداخته است.

منابع: محمود طلوعی، داستان انقلاب، تهران ۱۳۷۰ ش؛ باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۹-۱۳۷۰ ش؛ همو، فرهنگ رجال و مشاهیر معاصر ایران، تهران ۱۳۷۲ ش؛ همو، نخست‌وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۲ ش؛ حسین فردوست، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران ۱۳۷۰ ش؛ کودتای نوژه، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۷ ش؛ کیهان، ش ۱۵، ۱۰۶۲۹، بهمن ۱۳۵۷؛ محمدرضا پهلوی، شاه مخلوع ایران، اعترافات شاه، ترجمه محمود مشرقی، تهران ۱۳۶۰ ش؛ مطالعات سیاسی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰ ش؛ ه. موحد، دو سال آخر، تهران ۱۳۶۳ ش؛ ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، تهران ۱۳۶۳ ش.

/ باقر عاقلی /

**بختیار، عزالدوله**، امیر سلسله شیعی مذهب آل بویه (دیلمیان) در عراق (۳۳۱ یا ۳۴۷-۳۳۲). ابومنصور بختیار، ملقب به عزالدوله، فرزند و جانشین معزالدوله ابی‌الحسین احمدبن بویه دیلمی (ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۶۷). در اهواز متولد شد، لیکن دیلمی‌الاصل بود. در ۳۴۶ با دختر سبکتکین حاجب، یکی از فرماندهان سپاه معزالدوله، ازدواج کرد (همدانی، ج ۱، ص ۱۷۲). در ۳۵۶، از خلیفه المطیع‌لله لقب عزالدوله یافت (سیوطی، ص ۴۰۱). در همان سال به جای پدر به امارت عراق رسید و تا ۳۶۷، سال درگذشتش، بر متصرفات پدر مشتمل بر آذربایجان، جزیره، بین‌النهرین و خوزستان - جز عمان و کرمان که به تصرف عضدالدوله درآمده بود - حکومت کرد.

معزالدوله هنگام مرگ، وصیت کرد که لقب امیرالامرایس بغداد را به بختیار دهند (مسکویه، ج ۲، ص ۱۵۸) و از عزالدوله خواست تا از عمویش رکن‌الدوله، که بزرگ خاندان بویه بود، و پسر عمویش، عضدالدوله، اطاعت و با ترکان سپاه، خصوصاً فرمانده آنان، سبکتکین حاجب، مدارا کند. همچنین او را به نگه‌داشتن دو کاتب خویش، ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی\* و ابوالفرج محمدبن عباس، سفارش کرد (همان، ج ۲، ص ۲۳۴؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۷۶).

پس از مرگ معزالدوله، سه روز بازاران بارید، به طوری که رفت و آمد دولتمردان و دریاریان دشوار شد و همین امر به

شوریده بود، آشکارتر شد. بختیار نیز ابوالفضل عباس را برای دستگیری برادر روانه کرد. حبشی شکست خورد و مدتی در قلعه مهدی، و سپس اهواز و رامهرمز دریند بود؛ اما سرانجام با درخواست رکن الدوله، از زندان آزاد شد و نزد عمو و سپس پسر عمویش عضدالدوله رفت. بختیار نیز پسر هشت ساله خود مرزبان را به جای برادر، امیر بصره کرد (مسکویه، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۷؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۸۳-۵۸۴).

در همین سال، محمد پسر مستکفی در بغداد ادعای مهدویت کرد. او که قبلاً نزد کافور اخشیدی در مصر، کارش بالا گرفته بود، به بغداد رفت و از میان علویان و سنیان طرفدارانی جمع کرد. سبکتکین حاجب نیز با او بیعت کرد، لیکن هنگامی که دریافت پسر مستکفی است، از او کناره گرفت؛ و همین امر سبب کاهش قدرت محمد شد. سپس بختیار او را دستگیر کرده نزد خلیفه فرستاد، و خلیفه نیز او را کیفر داد (مسکویه، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۴۹؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۸۴-۵۸۵).

با ظهور فاطمیان در مصر برای بختیار مشکل جدیدی فراهم شد. همین مسئله سبب گشت تا حسین (یا حسن) بن احمد بن ابوسعید جنابی قریطی با کمک مالی بختیار و تحریک خلیفه در ۳۵۸ روی به دمشق نهد و بر آن شهر که در دست جعفر بن فلاح، از فرماندهان خلیفه فاطمی، بود مسلط شود (ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۰۷؛ دایرة المعارف فارسی، ذیل «قراطمه»).

یاعیگری عمران بن شاهین\* که در زمان حکومت معزالدوله، بر اثر ارتکاب جنایتی، به بطنانح - باتلاقیهای اطراف واسط و بصره - پناه برده بود، در زمان بختیار نیز ادامه داشت. بختیار در آغاز حکومت خود، با او صلح کرد، لیکن در ۳۶۰ ناگزیر شد که برای جنگ با وی به نعمانیه برود؛ اما در این جنگ شکست خورد و تقاضای صلح کرد (مسکویه، ج ۲، ص ۲۹۵-۲۹۶).

بختیار برای رفع اختلاف میان ترکان و دیلمیان، در ۳۶۰ دختر بختکین را به ازدواج پسر خود مرزبان و دختر بکتجور، غلام معزالدوله، را به عقد پسر دیگر خود سالار درآورد و همه سپاه برای حفظ دوستی سبکتکین و بختیار سوگند خوردند، لیکن این کار ثمری نداشت (همان، ج ۲، ص ۲۸۲-۲۸۳).

در ۳۶۱، دمستیکوس با سپاه روم روی به جزیره و بین النهرین نهاد (ابن خلدون، ج ۴، ص ۲۹۶) و مسلمانان را گشته و غارت کرد. جمعی از مردم ربیع و دیاربکر از خلیفه، و برخی از علما مانند ابوبکر رازی، ابوالحسن علی بن عیسی نحوی و ابن دقاق نیز از بختیار که در کوفه بود، یاری خواستند. بختیار نیز وعده جنگ با رومیان را داد و فرمان جنگ صادر کرد. عده بیشماری از غازیان در بغداد جمع شدند (ابن تغری بردی، ج ۴،

ص ۶۵-۶۶؛ مسکویه، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۰۹؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۱۸-۶۲۰) و، به گفته ابن تغری بردی (همانجا)، به روم حمله بردند و بسیاری از رومیان را اسیر کردند و جمع زیادی از بطریقان (پاتریسین‌ها) را کشتند و سرهایشان را برای مسلمانان آوردند. به نوشته ابن اثیر (همانجا) بختیار به بهانه جنگ با رومیان، چهارصد هزار درهم از خلیفه گرفت و مسئله غزوه و جهاد را فراموش کرد، و خلیفه برای تأمین این پول، اثاث البیت و جامه خود را فروخت (مسکویه، ج ۲، ص ۳۰۷-۳۰۸).

وجود غازیان در بغداد، که سنیان و شیعیان و جوانان و عیاران نیز در میان آنان بودند، سبب شد تا مردان مسلح بسیاری در بغداد پراکنده شوند و تشنج سال ۳۶۱ پدید آید. در این سال، عیاران محلات مختلف را غارت و به خانه‌ها حمله می‌کردند. محله کرخ که شیعی نشین و کانون بازرگانی بود، گرفتار هجوم شد (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۱۹-۶۲۰)؛ ترکان به هتک ناموس مردم پرداختند و خمار، صاحب شرطه بختیار در بغداد، را به بهانه ناچیزی کشتند. بختیار برای جلوگیری از گسترش شورش، از خون صاحب شرطه خود گذشت و برای رفع فتنه ترکان از سبکتکین کمک خواست و یکی از حاجبان سبکتکین را صاحب شرطه بغداد کرد (مسکویه، ج ۲، ص ۳۰۵-۳۰۶).

در شعبان ۳۶۲، دوستاق‌بان (زندانبان) کرخ مردی عامی از اهل سنت را به قتل رساند. عامه مردم و ترکان شوریدند و دوستاق‌بان را کشتند و جسدش را سوزانیدند، درهای زندان را نیز گشودند و زندانیان را آزاد ساختند. ابوالفضل عباس (وزیر) که سنی متعصب بود، حاجب خود، صافی، را که او نیز سنی متعصب بود، برای کشتار عامه به کرخ فرستاد. او کرخ را به آتش کشید، که در آن هفده هزار تن کشته شدند و سیصد دکان و ۳۳ مسجد و بسیاری از اموال مردم در آتش سوخت (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۲۸). در ۳۶۲، ابوالفضل عباس، که در آتش سوزی کرخ مؤثر بود، از وزارت عزل شد و پس از او ابن بقیه، که آشپز بختیار و از خانواده پستی بود، به وزارت رسید و دستور داد تا ابوالفضل عباس را حبس (همانجا) و اموالش را مصادره کنند.

ترکان سپاه که قدرت زیادی یافته بودند، از سویی و دیلمیان که از عشیره بختیار بودند و قدرت داشتند، از سوی دیگر، برای تأمین هزینه سپاه، بر بختیار فشار می‌آوردند؛ اما خزانه تهی و درآمد حکومت بختیار، هزینه روزافزون سپاه را تکافو نمی‌کرد. ازینرو در ۳۶۳، سپاهیان شوریدند (همان، ج ۸، ص ۶۳۴-۶۳۵). بختیار نیز برای تأمین هزینه سپاه، به موصل سرزمین اباتغلب محمدانی حمله کرد. اباتغلب که پس از مرگ معزالدوله، به دلیل ضعف مالی و ناتوانی سیاسی بختیار، تصمیم داشت بغداد را تصرف کند (همان، ج ۸، ص ۵۷۹-۵۸۰؛ مسکویه، ج ۲، ص ۲۳۸) در ۳۶۲ سعی کرد که سبکتکین را، به نیرنگ، به

رکن الدوله، نیز که از ری عازم شده بود، به سوی واسط رفت (همانجا). البتکین و ترکان به بغداد بازگشتند و اباتغلب که در غیاب ترکان وارد بغداد شده بود، بغداد را تخلیه کرد.

عزالدوله از سمت مشرق به بغداد حمله کرد و در ۳۶۳، بین دیالی و مداین، ترکان را شکست داد (همان، ج ۲، ص ۳۳۴). او که آرزوی حکومت عراق را در سر می‌پرورد و از گذشته نیز با بختیار اختلاف داشت، در نهان از سران دیلمی سپاه خواست که بر بختیار بشورند و ارزاق عقب افتاده را طلب کنند، در حالی که خزانه تهی بود (همان، ج ۲، ص ۳۴۳) و از بختیار نیز خواست تا برای تهدید سران سپاه، بظاهر از کارکناره‌گیری کند. بختیار خواسته او را پذیرفت و عزالدوله با این ترفند بختیار و خانواده‌اش را دستگیر و زندانی کرد (همان، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۵۰). سپس از ترکان استرداد خلیفه الطائع‌لله را خواست و او را به بغداد بازگرداند و به او اکرام فراوان نمود (مسکویه، ج ۲، ص ۳۴۳)، سپس با عمران بن شاهین و اباتغلب صلح کرد.

مرزبان بختیار، حاکم بصره، ماجرای دستگیری پدرش را با رکن الدوله در میان نهاد. در همین زمان، عزالدوله نیز ابوالفتح عمید را نزد پدر فرستاد تا با وعده سی میلیون [دینار] خراج سالانه، امارت او را بر عراق بپذیرد و قبول کند که بختیار و خانواده‌اش به ری نزد او بروند.

رکن الدوله از دستگیری بختیار سخت برآشفته و پسر فرزند خشم گرفت (همان، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۵۰). ابن بقیه در واسط از فرمان عزالدوله روی پرتافت و عمران بن شاهین نیز با او همدست شد. عزالدوله برای سرکوب آنان لشکری فرستاد ولی موفق نشد. مردم چون از شکست او آگاهی یافتند، شورش کردند؛ و در فارس، چون شنیده بودند که پدر بر او خشم گرفته، راه ارسال اموال وی را بستند. مردم بغداد نیز بر عزالدوله شوریدند، و او ناچار بختیار را از بند رهانید و به فارس بازگشت (ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۳۸-۵۳۹) و بختیار را، به نیابت خود در عراق برگماشت؛ لیکن قرار شد که خطبه به نام عزالدوله خوانده شود (مسکویه، ج ۲، ص ۳۵۲). با خروج عزالدوله از عراق، ابن عمید وزیر رکن الدوله، که در عراق مانده بود، به سمت وزارت بختیار منصوب شد (همانجا) و بختیار نیز با فخرالدوله، ابن بقیه، اباتغلب حمدانی، معین الدین، و عمران بن شاهین بر ضد عزالدوله همدست شد و نام او را از خطبه برانداختند و در بغداد بدگویی از او را رواج دادند (همان، ج ۲، ص ۳۵۶). ابن عمید نیز به این تفاف دامن می‌زد. الطائع‌لله، دختر بختیار را به عقد خود درآورد و صاحب شرطه سبکتکین، که در آتش سوزی کرخ دست داشت، سیاست شد (همان، ج ۲، ص ۳۵۵).

با مرگ رکن الدوله در ۳۶۶، بختیار از اطاعت عزالدوله

دستگیری خلیفه و بختیار وادارد (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۳۲-۶۳۳)، لیکن با وساطت ابن بقیه میان او و سبکتکین مصالحه شد و بختیار شرایط صلح را پذیرفت (همانجا).

بختیار از لشکرکشی خود به موصل، در ۳۶۳، نتیجه نگرفت و برای به دست آوردن پول، به اهواز که مقر اقطاع ترکان و خصوصاً سبکتکین بود، روی کرد و سبکتکین را در بغداد نهاد (همان، ص ۶۳۴-۶۳۵). حاکم اهواز، بختکین آزادویه، با بختیار بشایستگی رفتار نمود و دوبار مالیات سالانه را پیشکش کرد (همانجا)، لیکن میان سپاهیان ترک و دیلم نزاع درگرفت. سران دیلمی سپاه از بختیار خواستند که ترکان را دریند کشد و در اهواز خون ترکان مباح اعلام شد (همانجا). بختیار پیش از حرکت به سوی اهواز، از خانواده خود خواسته بود که خبر مرگ او را در بغداد شایع کنند و سبکتکین را، که برای تسلیت می‌آمد، دستگیر سازند. شک سبکتکین نسبت به خبر مرگ بختیار، او را از این دام نجات داد و آشکار شدن حيله بختیار ترکان را به شورش واداشت. تا جایی که سرای بختیار را محاصره کردند و به آتش کشیدند. ترکان در خانه دیلمیان فرود آمدند و اهل سنت، به طرفداری از سبکتکین، به محله کرخ حمله کردند و باردیگر آنجا را سوزاندند (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۳۴-۶۳۵؛ مسکویه، ج ۲، ص ۳۲۸). بزرگان ترک بختیار را شامت کردند، به همین سبب او ترکان را آزاد ساخت و آزادویه را به جای سبکتکین سپه سالار کرد. چون اختیار بغداد از کف بختیار خارج شد، رکن الدوله و پسرش عزالدوله و اباتغلب را به کمک طلبید؛ همچنین با فرستادن هدایایی برای عمران بن شاهین، از او نیز یاری خواست لیکن عمران هدایای او را پس فرستاد و درخواست کمک او را رد کرد (مسکویه، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۳۰).

در ۳۶۴، سبکتکین طی نامه‌ای به بختیار پیشنهاد کرد که واسط و بغداد از آن ترکان و بصره و اهواز متعلق به دیلمیان باشد. پس از آگاهی دیلمیان از متن نامه، باردیگر میان آنان و ترکان جنگ درگرفت (همان، ج ۲، ص ۳۳۳-۳۳۵). سبکتکین همراه ترکان به واسط رفت و خلیفه الطائع و پدر او المطیع را که در ۳۶۳ از خلافت عزل کرده بود، با خود به واسط برد (همان، ج ۲، ص ۳۲۷، ۳۴۳؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۳۷). این سفر پنجاه روزه، به منظور جنگ با بختیار بود، اما در گیرودار نبرد، المطیع و سبکتکین درگذشتند و البتکین بر ترکان امارت یافت. بختیار از عزالدوله کمک خواست، اما عزالدوله که در انتظار نابودی او بود، کمک را به تأخیر می‌انداخت، تا سرانجام به او پیغام داد که از واسط خارج شود. ترکان، واسط را محاصره کرده بودند لیکن هنوز حرمت بختیار را نگاه می‌داشتند و او را دستگیر نمی‌کردند (مسکویه، ج ۲، ص ۳۳۲). با اصرار بختیار، عزالدوله به سوی واسط حرکت کرد و ابوالفتح بن عمید، وزیر

## بختیار بن حسنویه

سرباز زده؛ ازینرو ابن بقیه را نزد خلیفه فرستاد تا جماعتی را از اهواز به واسطه گسیل دارد. عضدالدوله نیز به سمت عراق حرکت کرد و در ارجان فرود آمد و به خلیفه نامه صلح نوشت. بختیار در کنار نهر سوراب مستقر شد و برادرش در طائف ماند و خلیفه به سوی بغداد حرکت کرد (همان، ج ۲، ص ۳۶۶). عضدالدوله به رامهرمز رسید و سپاه بختیار از هم گسیخت؛ ابن بقیه نیز از مصادره پول مردم و پرداخت آن به سپاه جلوگیری کرد (همان، ج ۲، ص ۳۶۷). عمران بن شاهین به یاری بختیار آمد و شکست خورد. آشوب شهر بصره نیز، که بر اثر اختلاف دو قبیله مضر، طرفدار عضدالدوله - و ریمه - هوادار بختیار - به وجود آمده بود، با ورود عضدالدوله پایان یافت (همان، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۷۰). درگیر و دار نبرد، غلام مورد علاقه بختیار اسیر عضدالدوله شد؛ و بختیار برای آزادی او به سه شرط عضدالدوله که دستگیری و کور کردن ابن بقیه، همدست نشدن با حمدانیان، و فرمانبرداری و پذیرفتن خلعت از عضدالدوله بود، گردن نهاد (همان، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۲، ۳۷۷). عضدالدوله ابن بقیه را، پس از تسلیم زیر پای فیل افکند و کشت (همان، ج ۲، ص ۳۶۷؛ زرکلی، ج ۷، ص ۲۰). بختیار در راه بازگشت به بغداد، به تحریک اباتغلب حمدانی، نافرمانی کرد، اما عضدالدوله به بغداد لشکر کشید و او را شکست داد. بختیار نیز به واسطه عقب نشست و فرار کرد، ولی ارسلان کورموش، غلام ترک، او را شناخت و دستگیر کرد. بختیار نزد عضدالدوله برده شد و سرانجام به تشویق بزرگان سپاه، در ۳۶۷، به قتل رسید (مسکویه، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۲؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۲۵) و به گفته یمینی، از قول صابی، ابن جراح او را کشت (عتبی، ص ۳۰۵).

بختیار از نظر جسمانی قدرتی عجیب داشت (همدانی، ج ۱، ص ۱۹۶) ولی سیاستمدار بی درایتی بود. به شکار و بزم بسیار علاقه داشت، در عین حال، به علم و علما و برگزاری مجالس علمی نیز علاقه مند بود، به طوری که در زمان وکالت ابن بقیه، سالانه ده هزار درهم به او می داد تا نویسندگان را یاری دهد و کتاب تهیه کند (مسکویه، ج ۲، ص ۲۸۶؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۲۸). از بختیار چندین سکه مانده است که در ۳۶۳ و ۳۶۵ در بغداد به نام عزالدوله ضرب شده بود و بیشتر جنبه تشریفاتی داشت و عیار آن بسیار خوب بود. روی یکی از این سکه ها تصویر پادشاهی است که مطربی در برابر او عود می نوازد. روی سکه ای دیگر، شبیری حمله ور به یک گوزن حکاکی شده است، و با نقشی مستدیر جمله شهادت را نوشته اند؛ و سکه ای دیگر عقابی را نشان می دهد که اردکی در چنگال دارد و در روی دیگر عقابی به گوزنی حمله کرده است (مایلز، ج ۴، ص ۳۶۷). نمادهای شیر و عقاب وام گرفته از ایران ساسانی، و جمله

شهادت مؤید اعتقاد اسلامی بختیار است.

منابع: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۳۸۵-۱۳۸۶/۱۹۶۵-۱۹۶۶؛ ابن تفری بردی، التجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، مصر [بی تا]؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون المسمی کتاب العبر و دیوان المبتدا والخبر، بیروت ۱۴۱۳/۱۹۹۳؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، چاپ احسان عباس، بیروت ۱۹۶۸-۱۹۷۷؛ دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۲۵ ش؛ خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت ۱۹۸۶؛ عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ ش؛ محمد بن عبدالجبار عتبی، ترجمه تاریخ یمینی، از ناصح بن ظفر جرفاذقانی، چاپ جعفر شعار، تهران ۱۳۵۷ ش؛ احمد بن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، ج ۲، چاپ آمد روز، مصر ۱۳۳۳/۱۹۱۵؛ محمد بن عبدالملک همدانی، تکملة تاریخ الطبری، جزء ۱، چاپ البرت یوسف کنعان، بیروت ۱۹۶۱؛

G. C. Miles, "Numismatics", in *The Cambridge history of Iran*, iv, Cambridge 1975.

/منیژه ربیعی/

**بختیار بن حسنویه**، از امیران سلسله مستقل و محلی بنو حسنویه\* که از حدود ۳۵۰ تا حدود ۴۱۰ بر بخشهای مهمی از کردستان و لرستان و جبال حکومت کردند. بختیار (متوفی ۳۷۰) یکی از هفت پسر حسنویه بن حسین بزرگانی (حک: ۳۴۸-۳۶۹) سردودمان این سلسله بود. پس از مرگ حسنویه میان پسران اختلاف افتاد، برخی به عضدالدوله دیلمی (حک: ۳۳۸-۳۷۲) و بعضی به فخرالدوله دیلمی (حک: ۳۶۶-۳۸۷) روی آوردند، اما بختیار بن حسنویه که مقیم قلعه سزماج (محل و دژی کهن میان هرسین\* و بیستون\*) و حافظ ذخایر پدر بود، آشکارا از برادران جدایی گزید و به عضدالدوله نامه نوشت و اظهار تمایل کرد که به او بپیوندد، قلعه را به او واگذار کند و از حمایت او برخوردار شود (مسکویه، ج ۲، ص ۴۱۵). به گفته مسکویه (ص ۴۱۶)، بختیار بعداً دورنگی نمود و عضدالدوله رهسپار جبال شد. در محرم ۳۷۰ پسران حسنویه، که پیشتر ابونصر خواشاده، وزیر دیلمی، پیام فرمانبرداری آنها را نرستاده بود، به حضور عضدالدوله بار یافتند و امیر ایشان را مورد نوازش قرار داد. بختیار را با چند تن از دیوان و ملازمان بازداشت کردند و ابونجم بدر بن حسنویه را به ریاست گردان گماشتند. ابوالوفاعطاهر بن محمد، از سرکردگان سپاه دیلمی، به قلعه سزماج گسیل شد که آنجا را گشود و ذخایر حسنویه را گرفت. عضدالدوله در همان ماه رهسپار نهارند شد. برادران حسنویه که از ریاست ابونجم بدر دلگیر شده بودند سرکشی آغاز کردند. عضدالدوله لشکری اعزام داشت و آنها را